



عطار مرید رابعه است و داستان‌های زیبایی از او نقل می‌کند که ویژگی کاربردی عرفان رابعه را نشان می‌دهد. رابعه در ظاهر شاگرد حسن بصری بود و حسن خیلی به او علاقه داشت، به طوری که هرگاه رابعه در جلسه درس حاضر نبود حسن شور و ذوق درس دادن نداشت.

عطار مرید رابعه است و داستان‌های زیبایی از او نقل می‌کند که ویژگی کاربردی عرفان رابعه را نشان می‌دهد. رابعه در ظاهر شاگرد حسن بصری بود و حسن خیلی به او علاقه داشت، به طوری که هرگاه رابعه در جلسه درس حاضر نبود حسن شور و ذوق درس دادن نداشت. در بیرون جلسه درس، رابعه استاد بود و حسن شاگرد؛ به طوری که هرگاه حسن دلش می‌گرفت، پیش رابعه می‌رفت و می‌خواست تا او نکته‌ای بگوید باشد که دلش گشاده گردد. یک بار حسن از او می‌خواهد که نکته‌ای بگوید که تجربه شخصی خودش است:

رابعه گفتش که: ای شیخ زمان چند پاره رشته بودم ریسمان

بردم و بفروختم، خوش شد دلَم دو درستِ سیمِ آمدِ حاصلم

هر دو نگرفتم به یک دست آن زمان این در این دستم گرفتم، آن در آن

زانک ترسیدم که چون شد سیم جفت راهزن گردد، فرو نتوان گرفت

رابعه که در عین عارف بودن نخ‌ریسی می‌کند، می‌گوید که وقتی نخ‌پایش را در بازار می‌فروشد و دو سکه درست دریافت می‌کند. ترس برش می‌دارد که مبادا دو سکه او را بفریبد و وسوسه کند که دنبال زیاد کردن‌شان برود. پس سکه‌ها را از هم جدا می‌کند (یکی را در یک دست می‌گیرد و دیگری را در دست دیگر) تا زیادی (یا کمیت) آنها را نبیند و وسوسه نشود. وسوسه زیادخواهی در همه ما هست و نمی‌توان با الفاظ توخالی مثل فقر و بی‌برگی جلویش را گرفت. رابعه راه‌حل عملی روان‌شناسانه می‌دهد و می‌گوید که زیادخواهی فریب چشم است و عارف باید چشم خود را از زیادی دیدن بیوشاند. چشم ما باید آنچه ما به آن نیاز فوری داریم، ببیند و ضرورت ندارد که به اندوخته‌اش برای سالهای آینده نظر کند؛ به خاطر اینکه نگاه به اندوخته احساس امنیت (یا اطمینان به فردا) می‌دهد و مزه شیرین امنیت، سالک را وسوسه می‌کند که بیشتر ببندد و به این تریب توکلش کم می‌شود.

رابعه نمی‌گوید اندوخته فردا نداشته باشید، بلکه می‌گوید به این اندوخته نظر نداشته باشید تا توکل خود را از دست ندهید. او سکه‌ها را دور نمی‌اندازد، بلکه یک سکه را در یک دست می‌گیرد و دیگری را در دست دیگر. این همان تعادلی است که در «عرفان فاطمی» از آن یاد می‌شود. حضرت فاطمه(ع)

که محور عرفان ولایی است، واقعیت‌ها را فراموش نمی‌کند. او در جایی که باید از حقوق مالی خود و خانواده‌اش دفاع کند، مثل یک وکیل مدافع قوی عمل می‌کند و در عین حال به مال دنیا نظر ندارد و توکلش یکسره به خداست.

در مقابل این عرفان متعادل و کاربردی، عده‌ای از عرفانی صحبت می‌کنند که آنقدر در بی‌برگی و فقر غرق می‌شود و واقعیت‌های روزمره را نادیده می‌گیرد که تبدیل به یک نظریه خیالی می‌گردد. این افراد عرفان را تبدیل به یک کالای لوکس بی‌مصرف می‌کنند که باید آن را در ویتترین گذاشت و نگاهش کرد. عارف لوکس از فقر و بی‌برگی زیاد صحبت می‌کند، ولی در عمل چون نمی‌تواند به آن فقر و بی‌برگی برسد، تنها لافش را می‌زند و باید سنائی‌وار به او گفت:

برگ بی‌برگی نداری، لاف درویشی مزین! دل چو عیاران نداری، جان چو بدکاران مکن

رشد پایدار

فقر و بی‌برگی (که اساس عرفان است) به‌سادگی تحصیل نمی‌شود. عارف باید به ثروت معنوی برسد تا معنی عملی فقر و بی‌برگی را درک کند و این ثروت معنوی همان رسیدن به پایداری است. رشد که همان حرکت جوهری سالک است، باید پایدار باشد. سنایی بی‌برگی (یعنی فقر عرفانی) را برگ می‌داند؛ به این معنی که عارف برای خریدن کالای باارزش فقر باید ثروتی کسب کند، ثروتی که بتواند با آن فقر را بخرد. این ثروت همان «رشد» عارف است در جهت پایداری.

در شبکه‌های فوق پیچیده (complex systems-supper)، رشد و توسعه بسیار آرام رخ می‌دهد، به طوری که شبکه تعادل خود را در حین رشد از دست نمی‌دهد. رشدهای افسارگسیخته صنعتی در عصر مدرنیته (که می‌توان آن را دوره مردسالاری علمی نامید) باعث شد که محیط‌زیست و فضای فرهنگی ما تعادلش را از دست بدهد. خوشبختانه در نهضت محیط‌زیستی پسامدرن، عنصر زنانه که رهبری را به عهده دارد، «پایداری» را محور قرار می‌دهد. در رشد و توسعه پایدار، بحث از هم‌پروازی یا سینرژی عناصر شبکه است؛ به این معنی که عناصر شبکه با هم ارتباط دارند و با هماهنگی کامل به رشد یکدیگر یاری می‌رسانند.

سنائی رشد متعادل عرفانی را دنباله رشد متعادل طبیعی می‌داند و تأکید می‌کند که رشد صحیح، تدریجی و آرام است. وی معتقد است که رشد و تحولات عرفانی هرچند که در ظهور ناگهانی است، ولی به مانند تغییرات طبیعی آرام و آهسته رخ می‌دهد و اگر عارف بزرگی مثل بایزید بسطامی یا اویس قرنی پیدا می‌شود، نتیجه قرن‌ها رشد فکری تدریجی کل جامعه بشری است نه حاصل یک حرکت جهشی.

در طبیعت گاه جهش رخ می‌دهد؛ ولی این جهش احتیاج به زمان دارد تا به وجود بیاید و بعد از به وجود آمدن، باز احتیاج به زمان دارد تا به نتیجه برسد. عارف از طرفی می‌گوید که باید از زمان بیرون رفت (و به وقت رسید) و از طرفی انسان را به صبر دعوت می‌کند. این تناقض‌گویی نیست. گذشتن از زمان، حرکت جهشی عارف است که قبل و بعدش احتیاج به صبر (در کشش زمان) است؛ به بیان سنایی:

سالها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب

لعل گردد در بدخشان، یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا یک پنبه‌دانه زآب و خاک

شاهدی را حله گردد، یا شهیدی را کفن

روزها باید که تا یک مشمت پشم از پشت میش

زاهدی را خرجه گردد، یا حماری را رسن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو، یا شاعری شیرین سخن

قرنها باید که تا از فیض حق پیدا شود

بایزیدی در خراسان، یا اویسی در قرن

رشد سریع و جهشی بیشتر با عنصر مردانه سازگاری دارد و رشد تدریجی و آرام با عنصر زنانه. این دو عنصر مکمل یکدیگرند. رشد جهشی مداوم نیست و باید دوره‌های طولانی رشد تدریجی را به همراه داشته باشد. رشد جهشی در واقع تنها نطفه تغییر است که باید با رشد تدریجی به کمال برسد. در عرفان گاه یک کلام یا یک واقعه می‌تواند شروع یک تغییر در سیر و سلوک عارف باشد. البته این واقعه زمانی رخ می‌دهد که عارف با ریاضت‌های طولانی خود را آماده دریافت واقعه کرده باشد. دریافت واقعه خود نیز آخر کار نیست، شروع راهی جدید است. شروع کفایت نمی‌کند. از خاک تا نطفه راهی طولانی است و از نطفه تا تولد نیز راه طولانی و دشواری در پیش است که سالک در طی کردن آن احتیاج به «صبر مریمی» دارد.

همان‌طور که گفته شد، حرکت جهشی از ویژگی‌های عنصر مذکر است که در وضعیت‌های ویژه مورد نیاز است؛ ولی در درازمدت رشد باید تدریجی و در تعادل با رشد کل ساختار و شبکه باشد. در غیر این صورت رشد سرطانی خواهد بود که شبکه را از تعادل و سلامت خارج می‌کند. حرکت‌های عرفانی سرطانی گاه دامنگیر یک جامعه می‌شوند.

ما در طول تاریخ عرفان (به‌ویژه در قرنهای اخیر) تعادل عرفانی خود را از دست داده‌ایم. عرفان گاه بدون اینکه خود را با علم و صنعت و فرهنگ همگام کند، به رشد خود ادامه داده و مانند سلول‌های سرطانی، توان جامعه را صرف رشد خود کرده، به جای اینکه خود را خرج علم و فرهنگ جامعه بکند. اکنون کار به جایی رسیده که ما با بعضی حرکت‌های عرفانی مردم‌گریز و فرهنگ‌گریز و دین‌گریز و علم‌گریز مواجه شده‌ایم!

بسیار می‌شنویم که می‌گویند اگر می‌خواهی به عرفان برسی، باید عقل را کنار بگذاری یا دنیا را کنار بگذاری. حتی عده‌ای برخلاف عرفای واقعی چون عطار و مولانا، به غلط ادعا می‌کنند که برای رسیدن به عرفان باید شریعت را کنار گذاشت. این نوع عرفان، عرفان سرطانی است که رشدش در نابودی ابعاد دیگر انسانی است. فرهنگ و دین و علم و اقتصاد هر یک بُعدی از ابعاد جوامع انسانی هستند و عارف واقعی در تمام ابعاد باید متعادل رشد کند. عطار در عین عارف بودن، پزشک و داروساز است و شعبه‌های داروخانه‌اش در نیشابور در هر روز پانصد مراجع داشته است.

او انسانی است که در همه ابعاد رشد کرده: خیلی دیندار است، خیلی مردم‌دار است، خیلی اهل خانواده است، خیل عاقل است و حتی خیلی وطن‌دوست است و مردم شهرش را در مصیبت مغول تنها نمی‌گذارد. منطق‌الطیر به تأیید مولانا جامع‌ترین منظومه عرفانی در زبان فارسی است. عطار در منطق‌الطیر بسیار روشن بیان می‌کند که وقتی هدهد خواست به تنهایی به درگاه سیمرغ برود، او را نپذیرفتند و گفتند که باید همراه بقیه مرغان بیاید. هر یک از سی مرغی که همراه هدهد به بارگاه سیمرغ می‌رسند، نماد یکی از ابعاد انسانی هستند. عطار می‌خواهد بگوید که حرکت عرفانی سالم باید در بطن جامعه تعریف شود، همراه مردم باشد، کاربردی باشد، معقول باشد، شور و هیجان و انرژی داشته باشد، منضبط و قدم به قدم باشد، استمرار و استقامت داشته باشد و در یک کلمه متعادل باشد.

منبع: روزنامه اطلاعات